

بایگاه ما در فرهنگ فراگیر جهان کنونی

نوشته و داد حمیدی شریف

* درآمد:

به زمانی و به عنوان مثال، حتی در پایان قرن نوزدهم، این باور به طور گسترده‌ای در چین وجود داشت که خارجی‌ها، مخصوصاً انگلیسی‌ها، چنانچه از ریواس محروم شوند، از یبوست خواهند مُرد. به واقع تا دو قرن پیش، هیچ‌کس «نگرش جامعی» را که ما، امروز درباره جهان محقق می‌پنداریم نداشت. (۱) شدیدتر از آن، تصور اسکیموهای قطب شمال بود که تا سال ۱۸۱۸ فکر می‌کردند، تنها مردم جهان هستند! و این که تنها مردم جهان نیستند رازمانی دریافته‌اند که با هیأت اعزامی نیروی دریایی انگلیس در مدار قطب شمال که در جستجوی گذرگاهی از میان جزیره «بافین» و «گرینلند» به «روسیه» بودند، روبه‌رو شدند.

امروزه این‌گونه تلقی، نسبت به جهان پیرامون، نمی‌تواند پذیرفتنی و یا آن‌که مطرح باشد، هرچند متأسفانه، این نحله‌گش فکری را در قوالب نمادین و رفتاری دیگری شاهد هستیم و به عبارتی هنوز مایلیم که این‌گونه درگیری‌های ذهن سطحی‌گرا را با اصرار عجیبی به عمق کشانیم و راه را بر مسیر ردیابی شناختی آور به فرهنگ معاصر، بر خود و دیگران سد کنیم.

رخسار ساده و اولیه‌ای از این دست نگرش، در آحاد و پاره‌ای از فرهنگ‌های ملی و بومی، تفکیک موضوعی واژه‌ها و متون و مفاهیم بنیانی متعلق به دنیای فکری معاصر است و دیگر از این نوع، جداسازی بسیاری از مضامین اندیشه‌ای در فلسفه و ادبیات و علوم انسانی و ادبیات شنیداری و هنر و موسیقی از دامنه تفکر خود، و به تبع آن محدود کردن کسب تجربه در همپایی با این فرهنگ معاصر.

حتی، متأسفانه این نحله رفتار فکری، گاهی به مباحثات کارشناسی محض نیز کشانده می‌شود. در مقاله‌ای تحت عنوان «نسبت و رابطه سنت، نوگرایی و مدرنیسم در مباحث هنری و فرهنگی»

در «فصل‌نامه هنر، شمارهٔ چهل و دوم زمستان ۷۸، ملاحظه داشتیم که نگارنده محترم آن (صفحه ۱۰۰ مجله، ستون دوم از مقاله مورد اشاره) هنوز به این تفکیک اصرار دارند تا اثبات کنند که واژه «مدرنیسم» واژه‌ای بیگانه است!

این تصور به آن می‌ماند که تصدیق کنیم، در مباحث علمی، بر زمینهٔ ریاضی و فیزیک و زیست‌شناسی و پزشکی و مهندسی ژنتیک و هوا و فضا و روانشناسی و روانپزشکی، چون، پی و پایهٔ موضوعی و لغوی و واژگانی این علوم، غریبه و بیگانه با فرهنگ لغوی و موضوعی ماست، لاجرم، باطل و ناپذیرفتنی است، از این‌رو، باید، از ورود به آن مباحث به همان نحو که به دلیل غریبه بودن مدرنیسم و دیگر واژه‌های مشابه آن در علوم انسانی پرهیز داریم، پرهیز و دوری‌گزینیم.

راه حل مسأله، در پاک کردن صورت مسأله نیست. در فرهنگ جهان معاصر و جهانی فرهنگی زمان حال، هیچ واژه و لغتی و مضمونی، بیگانه نیست، بلکه، ظرفیت واقعی و فراخوری یک واژه و یک مضمون، به اصل معنایی آن‌که برخاسته از زبان اصلی است باز می‌گردد تا معنای دیلماج شده و ترجمه‌ای آن (۲) و به همان‌سان که در علوم محض، یک فرهنگ مشترک معنایی و کلامی و زبانی محور گفتگو و بستر فهم متقابل است، در علوم انسانی و معارف نظری بشری نیز چنین فرهنگی حاضر و وجود آن پذیرفتنی برای فهم مشترک است تا که ناقل پیام‌های معنایی و کلامی و زبانی در گفتگوها و محاورات باشد.

تصور شود که تمام فرهنگ‌های ملی بخواهند، این واژه و آن واژه، این معنی و آن معنی، آن متن و این متن، این ذوق و آن آرایه را غریبه و بیگانه بپندارند، در این صورت آیا با این نحو اندیشیدن، می‌توان پسند داشت که راهبردی در هم‌سنخی و بهره‌گیری از عناصر فکری از دیگر فرهنگ‌ها و فرهنگ پیرامون حاصل آید؟

نه فقط امروزه، بلکه به هر دورانی، هر جامعه‌ای نیازمند به برخورداری از دو فرهنگ

لغوی و معنایی رفتاری و گفتاری و فکری است. یکی فرهنگ لغتی که واژه‌های فرهنگ محلی و بومی را معنا کند و دیگری فرهنگ لغتی که کلمات و ترکیبات معنایی فرهنگ جهانی را معنی نماید، چرا که، زندگی «فکری» و «رفتاری» هر فردی، خاصه در جهان معاصر، محدود به عرصه جغرافیایی و اعیانی مکانیش نیست.

هر فردی در جهان امروز، هرچاکه ساکن باشد، در زندگی «رفتاری» خود، با قرابت‌ها و نزدیکی‌های خاصه‌ای با افراد ساکن در دیگر اقصای جهان، به سر می‌برد.

او سوار بر همان اتومبیلی می‌شود که دیگر افراد جهان سوار می‌شوند. رانندگی او تابع همان مقرراتی است که سایر رانندگان تابع آن هستند. لباس و پوشاک، مُد و آرایش و موقعیت سکونت و معماری آن و شکل مادی زندگی، حتی خوراک و نوشابه‌ای که می‌خورد و می‌آشامد و موسیقی‌ای را که گوش می‌دهد و سینمایی را که می‌بیند، همه، همانی هستند که دیگران در دیگر نقاط جهان، دم‌خور و هم‌کاسه هستند. حتی، در دنیای فکر و اندیشه و هنر، آنی را می‌خوانند و می‌بینند و می‌کوشند که دیگران خواننده و دیده و شنیده‌اند.

این همه قرابت‌های رفتاری، ضمن آن‌که معرفی‌کننده شکل همسان زندگی رفتاری، برای آحاد انسان‌های دنیای معاصر در تمدن معاصر است، نشان‌دهنده این واقعیت نیز هست که این همه رفتارها و کردارهای همسان، به شکل‌گیری یک «فرهنگ» همسان نیز انجامیده‌اند و یا به عبارتی، این رفتارهای هم‌شکل، فرهنگ خاص خود را پدید آورده‌اند.

بدانسان که فرهنگ‌ها، تمدن‌ساز می‌گردند (پاره‌ای از فرهنگ‌ها نیز، تمدن‌ساز نبوده‌اند) هر تمدن نوینی نیز، فرهنگ خاص خود را پدید می‌آورد. مدنیت مُدرن در شهرسازی و دنیای معاصر در زندگی شهری، فرهنگ نوین و تازه‌ای را برای جریان‌یابی و جریان‌داری زندگی پدید آورده است. زندگی در تمدن‌های گذشته، فرهنگ خاص

گرفت و به آن پرداخت.

شاید به ظاهر و به صورتی گذرا، بتوان از پدیده‌های تمدن معاصر با فرهنگ جدا و سواى از آن استفاده کرد و بهره برد، اما این وضع همیشه باعث شکل‌گیری بسیاری از چالش‌های رفتاری، به دلیل نهادینه نشدن رفتار فرهنگی متناسب با تمدن معاصر و فرهنگ فراگیر آن می‌انجامد و بالطبع پدیدار شدن بسیاری نابسامانی‌های گنشی در رد یا پذیرش آثار تمدن معاصر، فرد و جامعه را از «هویت» اصلی خود بیگانه می‌سازد و یا آن‌که از برخورداریش از «هویت پای» به دور می‌دارد.

وضعی این چنین سبب خواهد شد تا جامعه بر ماهیت و درون‌مایه و بُن‌مایه‌های مشخص و قاعده‌مند با تمدن معاصر و در بهره‌مندی از آن، روبه‌رو نشود و همیشه در حالت خوف و زجای گنشی و تطبیقی با آن به سر برد.

دانسته است که تمدن، محصول فرآیند توسعه و تحول فرهنگ‌هاست و هر تمدنی نیز یک دوره و چرخه حیاتی دارد. «نظریهٔ توین بی اسپنجر» از این‌رو چنانچه در جامعه‌ای مفروض، آثار و فرآورده‌های عینی و مادی یک دوره تمدن، که ناشی از هم‌کنشی و روابط بین جوامع، به آن جامعه مفروض کشانده شده است، به پویایی فرهنگی، که همپای تمدن و تفکر نوین باشد، منجر نگردد، این جامعه مفروض، قادر نخواهد بود، با تکیه بر فرهنگ خود، در چرخه‌های نوین تمدن، حضوری پویا و فعال داشته و خود به ارائه نقش‌های مثبت در نوآوری و خلاقیت پردازد. این جامعه، همیشه، مصرف‌کننده آثار مادی و فرامادی دیگر فرهنگ‌ها خواهد بود.

به هر تقدیر، نگرش یک سطح و یک‌سویه به مفهوم فرهنگ و جوهرهٔ تمدن در جهان معاصر، نگرشی فارغ و جدا از ماهیت وجود تمایل‌بنیانی به هم‌کنشی میان فرهنگ‌هاست.

فرهنگ، در یک سطح، مفهومی جهانی دارد که آن، به میراث بشری تعبیر می‌گردد و متعلق به تمامت فرهنگ‌ها از پیشینه‌ها و ایام دور تا به اکنون است و آن چیزی است که حتی از آن، به عنوان پشتوانه تمدن معاصر می‌توان نام برد.

در سطحی دیگر، فرهنگ برخوردار از مفاهیمی ملی است که شامل ویژگی‌های محدود به یک جامعه بشری می‌شود. توتم‌ها و تابوهای آن،

ادبیات دیداری فرهنگ معاصر، با بهره‌گیری از توان کارکردگرایانه خود، به ظرفیت پر دامنه وسعی دست یافته است

اندیشهٔ فرهنگی معاصر، به ظرفیت و توان خود از دریچهٔ «عینی» می‌نگرد و دارایی‌های یک اندیشهٔ «نظری» را در مستحذات و پدیدارهای مادی آن جستجو می‌کند.

به یقین، این وجه اندیشیدن در کلامه اندیشه فرهنگی معاصر، می‌تواند نشان‌دهنده عمده تفاوت بنیانی در مبانی نظری بین فرهنگ‌های پیرامون، با «فرهنگ معاصر» باشد.

ابعاد جهانی شدن فرهنگ معاصر

امروزه این بُعد از فرهنگ، یعنی وجه جهانی آن‌که محصول تمدن معاصر است، همچون زبانی که با آن تکلم می‌کنیم، زبان گفتگوهای ماست و به همان نحو که «زبان» یکی از عوامل کارآمد در همانندسازی فرهنگی است، محصولات تمدن معاصر نیز همچون زبان، عمل‌کننده در همانندسازی فرهنگی هستند.

پدان‌سان که معماری معاصر در ساخت شهرها، به اکثر نقاط جهان کشانده شده است، فرهنگ رفتاری ناشی از آن نیز، همراه آن نفوذ داشته است و خصلت همسان این محصول تمدن معاصر، به همسانی در خصائل فرهنگی انجامیده است.

خاستگاه فرهنگ فراگیر معاصر، تمدن معاصر و بنیان‌های فکری - فرهنگی آن است، لذا نمی‌توان طرحی در افکنده که از این خاستگاه، فرهنگ دیگری را ناشی کرد و یا با فرهنگ دیگری در کنار این فرهنگ فراگیر جهانی و تمدن معاصر قرار

خود را می‌داشته و امروزه، این تمدن معاصر، فرهنگ هم‌باور با این تمدن را پدیدار ساخته است. نمی‌توان در دنیای معاصر، به شکل و وجه و صورت معاصر زندگی کرد، اما فرهنگ و تفکر و پندار کهنه را داشت. اگر چنین باشد، آن وضع، برخوردار از مغایرتی است که در صورت اصرار به حفظ آن وسیع بر نگهداری کژدار و مریزی این نوع از رفتار، جامعه درگیر، دُچار تظاهر و دو الگویی در عمل و فکر شده و به نارسایی فرهنگی در هم‌عرضی با تمدن معاصر با خود و زایش فرهنگی در رهیافت و تطبیق با موقیعت‌های جدید، روبه‌رو خواهد شد.

این نحوه از فکر و عمل و بهره‌وری و ابزار از ره آورده‌های فرهنگ رفتاری تمدن هم‌عصر و عدم تطابق جِس فرهنگی با حواس تمدن هم‌عصر، صورت تمدن را از شکل‌پذیری فرهنگی به دور و فرهنگ را از ظرفیت تمدن‌سازی تهی می‌دارد.

مداخل:

قابل تصور نیست که هم‌سخنی فرهنگ‌ها با یکدیگر، محدود به یک گفتگوی یک‌سویه باشد. استنباط از این‌که، دیالوگ و جمله و ارائه ایده و نظر، در یک گفتگوی فرهنگی کافی است، تصویری در حد ارائه یک سخنرانی است و نه پرداختن به یک هم‌سخنی فرهنگی.

از این‌رو، این مقال سعی دارد تا ابتدا به نحوه شکل‌گیری «فرهنگ فراگیر معاصر» بپردازد و بعد از آن در مورد همواری گفتگوهای فرهنگی بحث کند. بالطبع ناشناختی نسبی از فرهنگ و تمدن معاصر نباشد، احساس وجود در هم‌سخنی فرهنگی، غریبه به نظر می‌رسد.

از فرآیند دیگر بحث، دقیق شدن به جوهر فرهنگ معاصر بر انگیزه‌های کاربردی و کاربُردی آن است. چرا که امروزه شاهدیم، در فرهنگ نظری و عینی معاصر هر نظر و ایده‌ای چنانچه از ظرفیت راهبردی و کاربُردی تهی باشد، فاقد حضور کارآمد و فعال است. در دنیای معاصر و اکنون «چه باید بود» ها کمتر مطرح، اما «چگونه بود» ها و «چگونه می‌توان شدن» ها مطرح است. نظریه‌ای که پیشینهٔ آن به تعالیم نظریه پردازان رئالیسم قرون ۱۸ و ۱۹ در زمینه علوم اجتماعی و ادبیات و هنر باز می‌گردد.

بالتبع، متفاوت با دیگر ارزش‌های اعتباری در دیگر جوامع بشری است.

در این صورت، آنجا که حضور فرد و جامعه‌ای مشخص، در سطح جهانی فرهنگ مطرح است و این حضور ناشی از رشته پیوندهای ایجادی بین ملل و فرهنگ‌های مختلف با تمدن معاصر جهانی است، می‌باید که در فضای تنفسی آن «فرهنگ جهانی» گفتار و نوشتار و دیدار و شنیدار داشت و آنجا که حضور فرد، در جامعه‌ای مشخص، در سطح «فرهنگ ملی» تعریف‌بردار است، فضای تنفسی این بخش و این سطح از فرهنگ، حاکم بر رفتارها و کردارها، تفسیر می‌شود.

با وجود این دو سطح برشمرده شده از فرهنگ، باز هم به لحاظ آن‌که تمامی جوانب آثار فکری و ذوقی، که در رشته‌های تحریری گفتاری و دیداری و مکتوب و شنیداری جلوه گر می‌شوند، همه از منشاء «واحد انسانی» الهام می‌گیرند، ضرورت دارد تا در هم‌سخنی فرهنگ‌ها، براساس یک کلیت مجموع‌نگارانه و نه فردی‌نگارانه، هر آنچه که در متن و کلمه فرهنگ‌هاست، همه آشنا و خودی تلقی شوند.

تفکر مناسب و منطقی آن است که چون آثار ذوقی و فکری و هنری، همه برخاسته از منشاء واحد انسانی هستند، هر آنچه که ناشی از آن است، در فضای آشنا، مورد مذاقه و تفسیر و شناخت قرار گیرند.

به یقین، منشاء و بنیان بسیاری از مشابهت‌های فرهنگی در جوامع و اقوام مختلف، ناشی از همین است.

پیشینه‌ها و سوابق

همکنشی و گفتگوی میان فرهنگ‌ها، هنگامی تمدن‌ساز است که فرهنگ‌ها بتوانند؛ اول: عناصر کارآمد و قوی و مثبت فرهنگ مقابل را دیده و شناسایی کنند و آن را مورد تحلیل قرار دهند. دوم: به جذب و هضم آن در فرهنگ ملی خود، توفیق یابند. سوم: به یک همپایی با آن برآیند.

نظریه فوق‌مطلق نیست و با توجه به استحاله‌های رخ داده شده در طول تاریخ و سوابق و پیشینه‌های «فرهنگ و تمدن» ملل مختلف، قابل تأویل و تفسیر است. تاریخ گذشته، نشان می‌دهد که مبادلات فکری

و هم‌سخنی فرهنگ‌ها با هم‌دیگر، به صورتی مداوم و از زمانی که سفر و حرکت کشف شده، در جریان بوده و در آینده نیز، شتابنده و پویا، ادامه و تسلسل خواهد داشت.

از دوره‌های پیشین به مواردی برآیند و نمادین برمی‌خوریم که حائز توجه بسیارند. به عنوان مثال؛ انقلاب صنعتی و انقلاب فرانسه، از بسترهای مهمی در برقراری هم‌سخنی فرهنگ‌ها به شمار می‌آیند، هرچند که در پیشینه این دو با «رنسانس» رویه‌رویی که خود، ظرفیت و قابلیت خاصه‌ای را در هم‌سخنی برخوردار بوده است.

«ظرفیت رنسانس» را در ارتباط با سوابق اندیشه‌ورزی یونان و بسط جوهری تجارب فکری متعلق به آن دوران و «قابلیت رنسانس» را در توان ماهیتی آن، که زمینه تحولات فکری بسیاری را پی و پایه ریخت، باید جستجو کرد.

تجارب فکری یونان باستان که با اندیشه‌ورزی منطقی و به مفهوم امروزی، با اندیشه علمی توأمان بوده است، به پرورش عالمانه و منطقی اندیشه رنسانس پرداخت، چیزی که در هم‌سخنی فرهنگ‌ها، به هر دوره‌ای، نقش بسزایی را ایفا می‌کند.

افلاطون: «در جمهوریت بیش از هر نوشته دیگر، صحت این اعتقاد خود را ثابت می‌کند که هر مسأله‌ای با هر مسأله‌ای دیگر مرتبط است. تحقیق هرگز نباید متوقف شود چون هر نتیجه‌ای که فعلاً گرفته‌ایم، به مسأله بعد کشیده می‌شود. (۳) همین نظریه، ظرفیت و قابلیت را برای بنیان دوره بازگشت (رنسانس) فراهم می‌آورد؛ اثر آن در نحوه تفکر رنسانس، شورایی را بنیان می‌نهد که بستر لازمه را برای انقلاب تکنولوژیک و انقلاب در ارتباطات به عصر حاضر، که منجر به جهانی شدن مفهوم فرهنگ و اندیشه می‌شود، مهیا می‌گرداند.

فرایندهای عالی و قابل تمکین و توجه این زنجیره‌های به هم پیوسته و این پروسه اجتماعی - انسانی، این داده‌ها است که:

الف) بین مراحل مختلف و متفاوت این هم‌سخنی‌ها، یک رشته زنجیروار، هر مرحله را به مرحله بعدی متصل می‌کند، به عبارتی مرحله قبل زیر ساخت مرحله بعدی را فراهم می‌سازد تا به شکفتن‌های دیگری منجر شود. (نظریه افلاطون

دال بر این‌که هر مسأله‌ای با مسأله‌ای دیگر مرتبط است - نظریه سیر جدالی در جامعه‌شناسی - نظریه علی).

ب) جدا افتادگان از این سیر تحولی و پویایی در یک مرحله، همیشه با احتساب مضاعف و باری منفی، از پروسه‌های رشد و تحولات بعدی، باز مانده‌اند (نظریه در اقتصاد سیاسی معاصر) و بدتر از آن، این‌که با تقویت روحیه «مقاومت در برابر تغییر» در خود، به تضعیف پرورش بنیان‌های نوین فکری در دستایی به فرآورده‌های تازه علوم و آثار عینی تمدن به صورتی مستقیم و غیرمستقیم پرداخته‌اند.

عدم حضور فعالانه برخی از محدوده‌های جغرافیایی فرهنگی و یا برخی از کشورها در پدیده عصر رنسانس، حتی در کشورهای اروپایی، همچنین عدم حضور در عصر روشنگری و یا انقلاب صنعتی، خود به خود، زمینه‌های عقب‌افتادگی در دیگر جریان‌های توسعه‌زا را فراهم آورد.

شاید بتوان در حد یک نظریه، مفهوم فوق را، پاسخی برای این سؤال دانست که چرا ملل صاحب تمدن و فرهنگ، در کارزارهای نوآوری‌های فکری و ذوقی و علمی و دیگر تحولات اجتماعی و سیاسی، همپا نبودند و شکوهی و شکوفه‌ای را نصیب خود نساختند؛ بدتر، آن‌که منفعل، تماشاکنان رویه توسعه، خود را به مصرف‌کننده‌ای نیازمند تبدیل کردند، تا جایی که، حتی قدرت بهره‌برداری از آثار فرهنگی و آثار مادی تمدن و فرهنگ خود را نیز از دست دادند.

پیشینه‌هایی این چنین و روند روبه‌گسترش این وضعیت، منتهی به عدم حضور فعال در ظرفیت‌های نوین، به منظور شرکت کارآمد در تحولات بعدی شد، از این روی آن به جا ماندن، به جا ماندن از شرایط تقسیم کار نوین بین‌المللی و تجارت جهانی (به زمان شکل‌گیری ابتدایی آن در اواسط قرن ۱۸ و اوایل قرن ۱۹ میلادی) و تحولات سیاسی - فرهنگی قرون ۱۸ و ۱۹ و بالاخره انقلابات از نوع موج اولی تا موج سومی (نظریه الوین تافلر) و انقلاب ارتباطات و اطلاعات به زمان معاصر، را نیز، دامنه و بسط داد.

در این رابطه، جا دارد تا از مساعی شایسته فرهنگ دوستان ملی و علاقه‌مندان به پیشینه‌های

تمایلات مردم‌مدارانه همچون بروز نهضت‌های تعاونی و ظهور اقتصاد «جان‌مینارد کینز»ی و در سوسیالیسم جامعه‌گرا، توجه به اقتصاد بازار آزاد و باز و اظهار علاقه به فعالیت بخش خصوصی در اقتصاد، همگی در عنایت به ساز و کارهای کارکردگرایانه در اندیشه‌های نظری، شکل و قامت وجود گرفت.

داده‌های جریان فوق در پذیرش اظهارات نظری کارکردگرایانه، چون با درصد قابل اتکایی، ایجادکننده رضایت نسبی بود، به صحنه‌های دیگری همچون کارکردهای فرهنگی و اجتماعی و هنری و ذوقی، نیز تعمیم یافت. چیزی که امروز شاهد آن هستیم.

تصویری از پدیداری فرهنگ جهانی

از انواع متفاوت آراء فلسفی و نظری در این مقطع، آنانی توانستند به جهانی شدن فرهنگ مساعدت و یاری کنند که پای‌بندی بیشتری در بسط کارکردگرایانه فرهنگ، به نفع انسان و حقوق قانونی او، از خود نشان دادند و به عبارتی وجاهت ارزش‌مداری انسان و اعتبارات انسانی را، ملاک نظریه‌پردازی‌های خود قرار دادند. آنان به «جامعه‌گرایان»، آن هنگام توجه نمودند که اعتبار «فرد» مقدم بر هر تمایلی محفوظ می‌ماند.

از این بُرش به بعد، فرهنگ، در لباس کالاهای فرهنگی، در معرض تجارت و دادوستد قرار گرفت و صورتی فعال از مفهوم جهانی شدن فرهنگ را پدیدار کرد، وجه فرامادی فرهنگ قدری به فراموشی سپرده شد که به طور طبیعی ناشی از داغی بازار پدیدارهای نو و تازه بود که، با گذشت یکی دو دهه، آرام - آرام و با فروکش کردن آن تب، ابعاد فرامادی فرهنگ نیز خود را، در کنار ابعاد مادی آن، به نمایش گذاشتند.

کتاب خوب «رونالد اینگیل هارت»، به نام «تحول فرهنگی در جامعه پیشرفته صنعتی» با ترجمه خانم «مریم وتر»، اشاره به این معنا دارد. حالت کارکردگرایانه فرهنگ معاصر به پدیداری فرهنگ فراگیر انجامید. از مشخصه‌های نظری این فرهنگ فراگیر آن است که به شدت از «تضاد» و «ناهمخوانی» بین «گفتار» و «عمل» کاست. از این روی گفتارها و شعارهای خود را آن‌گونه انتخاب کرد که یقین داشت که می‌تواند آنها

اوج این تحولات به بعد از جنگ جهانی دوم باز می‌گردد که با سرعت و شتابی افزون نسبت به ادوار قبل و حتی فراتر از ظرفیت انسان، در راه «کارکردگرایی فرهنگی»، تمام استعداد و هوش خود را دوانید و آن را به کار گرفت.

فرهنگ فراگیر معاصر، زاده هم‌آمیختگی و هم‌سخنی فرهنگ‌ها و حضور فعال باشندگان ملل و فرهنگ‌های مختلف در طول تاریخ است

این شدت و فزونی بر ظرفیت جامعه و انسان، تا بدان درجه بود که پاره‌ای از متفکرین، این دغدغه را پیدا کردند که مبادا، انسان، اسیر ساخته و پرداخته‌های خود شود! و برخی از همین دست از متفکرین که اعتقاد و باوری اصیل و شناختی علمی به «انسان» و توان بی‌حد و حصر او نداشتند، انسان را اسیر پدیده ماشینیسم تصور کردند و خواهان برخورد جدی با آن «ماشینی‌گرایی» شدند و نمایی تازه از رویکردی به تفکر قدیمی «پاشنه آهنین»‌ها در اوایل و میانه قرن نوزدهم را، به نمایش گذاشتند. تفکری که ناشی از آن، کارگران، بی‌کاری خود را ناشی از وجود ماشین و کار ماشین آلات صنعتی می‌دیدند و خواهان خرد کردن دستگاه‌های صنعتی با پاشنه‌های آهنین خود بودند! صورت پُر معنا و پُر غنایی که از نظریات جدید در ارائه تعریفی کارکردگرایانه از فرهنگ ارائه گردید، نشر ایدئولوژی و آراء نظری و فکری‌ای بود که در سیمای کاربردی خود، به جای تفسیر کردن جهان خواهان تغییر آن شدند. که این مسبوق به سابقه نظریات «هگل» و «نیچه» بود. حتی در سبب ابزاری سرمایه‌داری، بسط

فرهنگی، در کشوری از کشورهای با فرهنگ و متمدن، حتی هم آنان که در قوالب فکری و ذوقی، راه به یک‌گرایی نوستالوژیک افراطی بردند و یا آنان که در مقاطع بروز و شکل‌گیری تحولات با گزینش راه‌های میان‌بر، قصد همراهی با تحولات مدرن را داشتند، سیاس داشت، اما واضح است که راه و روش گزینش شده از سوی آنان به خاطر نهادینه نبودن نظریات و ایده‌هایشان، حرکتی در سطح بوده و به عمق، به لحاظ راه‌یابی به بستر اصلی تحولات بنیانی، راهی نیافت. چه بسیار از نظریات نوگرایانه و ایده‌های مدرنیسم که به تجددگرایی تمیز و در عمل، با واکنش‌های شدید روبه‌رو و از زنجیره پیوستگی بریده شدند.

علل ماندگاری در سطح

از اواسط قرن نوزدهم به بعد، تا اوایل قرن بیستم، مرحله خاصی در هم‌سخنی فرهنگ‌ها پدید آمد و آن شکل‌گیری مرحله کارکردگرایانه اندیشه‌های نظری و فرهنگی بود. این حالت و این مقطع، به هم‌سخنی فرهنگ‌ها شکل تازه و نوینی بخشاند.

سیلی از تولیدات صنعتی از یک سو، ناشی از ره‌آوردهای اقتصاد فعال و پرتحرک آمریکا و اروپای مرکزی و غربی و شمالی و از سوی دیگر، بروز تحول عمیق در بسط اندیشه‌ورزی کارکردگرایانه، به هم‌سخنی فرهنگ‌ها، امکان و ظرفیت تازه‌ای داد. این وضع سبب شد تا به تولیدات صنعتی و فرآورده‌های فکری، جنبه «جهانی شدن» عطا گردد.

محاصل و ثمره بُرداری این چنین، ارائه تعریفی تازه از فرهنگ، با مشخصه قابلیت کارکردگرایانه آن بود.

چنان‌چه، این تعریف تازه از فرهنگ‌ها را در کنار جوانب فکری مشرق‌زمین به مقایسه بنشینیم، شاید گریز و چاره‌ای به شناخت تفاوت‌های بنیادین در نوع نگرش غرب و شرق به مقوله فرهنگ در توجه به انسان و زندگی و رفاه و آزادی بیاییم و به وجهی دقیق، بتوانیم به جنسیت آن دو نوع نگرش نسبت به مقولاتی چون، دموکراسی و حکومت و مدنیت و لیبرالیسم فرهنگی و اقتصادی و سیاسی و همچنین، حقوق طبیعی انسان‌ها و حقوق طبیعت، پی ببریم.

را به مرحله عمل درآورد. همچنین با کالاهای فرهنگی ناشی از آن فرهنگ فراگیر، از طریق ادبیات مکتوب و نوشتاری (کتاب و مطبوعات) و ادبیات دیداری (سینما و تلویزیون) و ادبیات شنیداری (موسیقی) به مفاهیم عمده‌ای چون فقرزدایی و صلح و دموکراسی و گسترش رفاه و نگرهبانی از محیط زیست و حمایت از حقوق زنان و کودکان و سالخورده‌گان و آوارگان به جهانی شدن مضامین عمده جامعه بشری پرداخت و به عبارتی به پرورش فکری و جوهری آن فرهنگ فراگیر کمک و مساعدت کرد.

نقش روشنفکران و فرهیختگان و هنرمندان، فرا و جدای از تقسیم‌بندی‌های رایج در مباحث توسعه یافتگی و عقب‌ماندگی، در جوهریابی این فرهنگ فراگیر، بسزا و بسیار بارز است. آنان با بهره‌گیری کارکردگرایانه از فرهنگ‌های ملی، منظر تازه و جهات نوینی در فرهنگ فراگیر گشودند، جهات و مناظری که به ظرفیت و حوصله این فرهنگ فراگیر بسیار افزود.

شدت اثرگذاری ناشی از تلاش این دسته از روشنفکران و فرهیختگان و هنرمندان در تعمیم فرهنگ‌های ملی خود به فرهنگ فراگیر، به دقت و وابسته به ظرفیت فکری در همپایی با آرمان‌های آن و نیز، قدرت بهره‌مندی از زبان تکنولوژیک و آرایه‌های فنی و وسایل ابزاری آن بوده است.

در این وضعیت نوین آنان در یافتند که، پیشینه‌ها و سوابق «نشانه نیستند که تابعی از واحدهای پایه‌ای زبان و به عبارتی دلخواهی باشند» (۴) بلکه، زنجیره‌ای به هم متصل از وقایع قابل تحلیل و معنی‌دار از گذشته تا به حال هستند، بدان‌نحو که هر مقطع، نه یک نشانه زبانی، بلکه یک متن و محتوا و جوهر پیوسته در پیوند با گذشته و متصل به آینده است.

از این‌رو آنان در درک به روز از تحولات و ابعاد روبه‌گسترش فرهنگی در شکل‌گیری نوین زمان و مکان، که آنها را متکی به تکنولوژی ارتباطات در می‌نوردید، متوجه این مهم شدند که باید به حضور خود در فرهنگ فراگیر بیندیشند و زبان این فرهنگ را دریابند و متکی به آن، به عرضه اندیشه خود، در جهان نوین در حال شکل گرفتن، بپردازند.

فرهنگ فراگیر امروز تحولی است به مثابه

تحولات پیشین و در ادامه آنها. این فرهنگ، در نشر و نفوذ و اثرگذاری، در مقام مقایسه با دوره تحولات رنسانس نیست و در مقام مقایسه با تحولات آینده نیز، باید دانسته شود که بسیار ریزتر از موقعیت رنسانس در مقام مقایسه با حال است و بدان‌سان که نوع نگرش و همپایی با تحولات پیشین، سرنوشت‌ساز برای دیگر جوامع و فرهنگ‌ها بود، نوع نگرش و همپایی با این فرهنگ فراگیر نیز، سرنوشت‌ساز برای دیگر فرهنگ‌ها و جوامع است. از این‌رو شکل توجه به این فرهنگ معاصر از سوی روشنفکران و سیاستمداران، اثر بسزایی در هم‌سختی میان فرهنگ‌ها با یکدیگر دارد.

حدود جغرافیایی و مکانی فرهنگ فراگیر امروزین

جالب آن‌که، اگرچه می‌توانیم برای فرهنگ‌های ملی و بومی، محدوده‌ای جغرافیایی تعیین کنیم، برای فرهنگ فراگیر امروزی، تعیین آن، امکان‌پذیر نیست. این فرهنگ فراگیر امروزی، ناشی از یک محدوده تاریخی و جغرافیایی خاص، یا به عبارتی این کشور یا آن کشور، نیست.

فریافت‌ها و یافته‌های آن متعلق به کل تاریخ جامعه بشری است و بر کل آن نیز غالب است.

به واقع، کجای زندگی و کجای رفتارهای انسان‌ها در ملل و اقوام مختلف را، در سراسر گیتی می‌توانیم سراغ‌گیریم که جدای از این فرهنگ، در حال انجام است. به عنوان مثال: افراد بزرگ‌ترین قبیله چادرنشین در صحرای آفریقا در سال ۱۹۸۳، مهاجرت سالانه خود را ده روز به تأخیر می‌اندازند تا آخرین قسمت سریال تلویزیونی «دالاس» را تماشا کنند. (۵)

این نشان‌دهنده یک تمایل گروهی به یک هنجار مورد پذیرش است که به عنوان تابعی از یک جریان غالب فرهنگی (فرهنگ فراگیر معاصر که در لباس کالا انتشار یافته است، رفتار طبیعی خود را می‌نمایند.

فرهنگ فراگیر معاصر، زاده هم‌آمیختگی و هم‌سختی فرهنگ‌ها و حضور فعال باشندگان ملل و فرهنگ‌های مختلف در طول تاریخ است. حتی می‌توان پیشینه‌های آن را به «تفکرات جهان

وطنی» قسطنطنیه در اوایل قرن پنجم میلادی در مقام مقایسه با بخش غربی «دنیای یونانی» در ارتباط دانست. (۶) و به وجهی ساده، باید آن را به مثابه خزانه تجارب تاریخ بشری در رهیافت‌های خود به هم‌زیستی فرهنگی و اجتماعی و سیاسی به حساب آورد.

رهیافتی نوین و در پی تحولات ناشی از رنسانس و آغاز عصر روشنگری که: «به زمان و به مکان اصالت داد و شروع به پژوهش در اشیاء و امور عالم کرد و به جای گذشته، چشم خود را به آینه‌دوخت» (۷) در هیئت و آرایه‌های فرهنگ فراگیر معاصر خود را نمایاند و تجلی‌گاه تمامی آرمان‌های بشری در خواسته‌های متکثر خود شد.

این فرهنگ فراگیر در عین حالی که خود تافته و بافته و اجتماعی از فرهنگ‌های ملی و متکثر و متعدد است، به نحو چشمگیری، بر آنها غالب است و تک‌تک اجزاء سازنده خود را در بر و آغوش دارد و به نحوی در یک تقابل و هم‌سختی، هم از آنان تأثیر پذیرفته و هم بر آنان تأثیر گذاشته است. فرهنگ‌های ملی، در زمینه‌های قوانین موضوعه اجتماعی - سیاسی - فرهنگی، ناشی از فرهنگ فراگیر به وضع قوانین اجتماعی و حقوق سیاسی پرداخته‌اند. جمهوریت مدرن که خود را در انقلاب کبیر فرانسه جلوه‌گر ساخت، چه بسیار فرهنگ‌های سیاسی و اجتماعی منطقه‌ای را در مناسبات اجتماعی - سیاسی، تحت تأثیر خود قرار داد و میل به جمهوریت مدرن را در اقوام و ملل مختلف برانگیخت.

• لیبرالیسم و کلاسان دموکراسی ناشی از انقلابات بورژوازی، حتی بر پرنفوذترین اندیشه‌های بومی غلبه یافت و به عبارتی با تبدیل شدن به یک فرهنگ فراگیر و به عنوان جزئی از آن، محدوده‌های بومی و محلی و ملی را درنوردید و چنان تحولی در آنان برانگیخت که کثیری از مبارزات مردم در سراسر جهان، دسترسی به این مهم‌ترین ره آورد فرهنگ فراگیر جهانی را، هدف مبارزه خود قرار دادند.

• نوع نگرش ناشی از این فرهنگ فراگیر به هستی و طبیعت و انسان و زندگی، منظر نویی در معرض هر بینش محلی و منطقه‌ای قرار داد و زوایای مورد توجه آن به زاویه نگرش محلی و

انتزاعی خود، همیشه بدون اختلاف و شقاق هستند و فرهنگ فراگیر معاصر به نوعی در پی جامعه عمل پوشاندن به آن است، این فرهنگ با فهم و ادراک بسنیانی بر این ستاده نظری که بر حسب یک تجربه‌اندوژی تاریخی به دست آورده است، در پی ایجاد هم‌سخنی، به یک هم‌کنشی احساسی و عاطفی دست یازیده است و از این روی است که در آن، فرهنگ موسیقایی هر ملیتی، خواه ایرانی، خواه چینی و خواه هندی و ژاپنی برای تمامی ملیت‌ها در یک کنش احساسی و عاطفی، زیبا و دوست‌داشتنی است.

شاید، در همین رابطه و بر این راستا باشد که گُنسرت زنده یاد استاد حسین تهرانی با ساز ضرب، به همان اندازه که یک ایرانی مشتاق را تحت تأثیر قرار می‌دهد، یک آمریکایی و یک آلمانی و یک چینی را هم شیفته‌کار خود می‌کند.

این اشتیاق پُر جوش، عدم شقاق در عواطف انسانی را نشان می‌دهد و جوهری را می‌نمایاند که فرهنگ فراگیر معاصر بر درک آن در پذیرش تکثر عاطفی انسانی، موفق بوده است و خوراک مورد نیاز خود را با تکیه به آن، در این بخش، تأمین کرده است.

«مادونا» در موسیقی خود، نگاه کاملی به موسیقی شرقی و آفریقایی دارد، سمفونی‌هایی چون «زرتشت»، «هزار و یکشب» و «امپراطور» در موسیقی کلاسیک، قالب و ریتم خود را از موسیقی شرقی دارند.

گام نخست برای شناخت فرهنگ فراگیر

باید اذعان داشت که جلوه‌های متعدد و متکثر ذوق و فکر و اندیشه انسانی و برخاسته از هر نقطه جهان و بی‌توجه به بنیان نظری آن، آن هنگام که بتواند در قرابت با آرمان‌های طبیعی و طبیعت بشری قرار گیرد و قدرت و ظرفیت کاربردی عینی خود را در شکل‌دهی به هویت انسان به مثابه «تولیدگر» یعنی، موجودی که می‌تواند، جامعه را در جهت اهداف خویش دگرگون سازد و «از راه دگرگون کردن طبیعت با آن به هماهنگی برسد»^(۸) نشان دهد و ناشی از درکی متقابل و برخاسته از هم‌سخنی، به جذب و هضم و نشر آثار ذوقی خود و دیگران برآید، می‌تواند به عنوان عضوی از مجموعه فرهنگ فراگیر معاصر، از زبان

تغزلی و ذوقی یاری رساند، آرایه‌های فرهنگی قاره آفریقا منجر به شکل‌گیری اسطوره‌ها در فرهنگ فراگیر معاصر شد و بدین پایه، هم‌سخنی شکلی بین فرهنگ‌ها، بر بستر فرهنگ فراگیر معاصر، درگرفت.

* ادبیات دیداری این فرهنگ معاصر با بهره‌گیری از توان کارکردگرایانه آن، به ظرفیت بردامنه و وسیعی دست یافته است. هرچند که به نظر می‌رسد مراکز عرضه آن، محدود به مکان جغرافیایی مشخصی است، اما به صورت واقع، ترکیبی است از نمادها و نشانه‌های ادبیات مکتوب جهانی که در ترکیب جدید و فرآیند عالی آن، نمی‌توان با نشانه مکانی و جغرافیایی خاصی در آن رویه‌رو شد.

این فرهنگ فراگیر، با زبان خاص، ادبیات مکتوب جهانی را گوینده است که آن زبان ویژه، زبان غالب بر دیگر فرهنگ‌های گوینده آن ادبیات مکتوب است.

به عنوان مثال: سینمای هالیوود، عرصه مکانی خاصی دارد، حتی سینمای «برگمن»، اما، از آنجا که فرآورده فکری - تصویری این دو، بر بستر جوهری فرهنگ فراگیر معاصر عرضه می‌شود، محتوایی قابل دریافت را برای تمام جهانیان مؤثر بر ذهن می‌دارد.

* موسیقی و ادبیات شنیداری این فرهنگ فراگیر، نمونه درخشانی از زنجیره به هم پیوسته احساسات و ذائقه‌های انسانی است که شاخص‌ترین آرایه در هم‌نوایی و هم‌گویی فرهنگ‌ها با یکدیگر است.

در این فرهنگ موسیقایی، تبادل آراء ذوقی و آرایه‌های احساسی نه فقط بیانگر هم‌سخنی، که نمایانگر هم‌کنشی فرهنگی است. ریتم «زپ» برخاسته از حرکت پی‌دار و پیوسته چهار انگشت هر دست بر نوعی ابزار موسیقی شبیه به ضرب و یا تنبک، که در فرهنگ بومی آفریقا مطرح و جاری است، از آنجا ناشی و در تعلق فرهنگ فراگیر جهانی قرار می‌گیرد و بعد از آن، پیام موسیقایی آفریقا، بر این بستر کارکردگرایانه، برای تمام عالمیان منتشر می‌گردد و در نماد دیگری با شکل‌گیری گروه‌های موسیقی «زپ» ابزار عملی‌ای می‌شود که با زبان آن بتوان گفتگو کرد.

آرمان‌های انسانی تمام فرهنگ‌ها، در قوالب

منطقه‌ای ابعاد تازه‌ای را گشود. اگر به زمانی، در قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم، محدود به جریانات روشنفکری در محدوده‌های بومی و محلی بود، به امروز، با بسط و گسترش ارتباطات و انقلاب تکنولوژیک در زمینه اطلاع‌رسانی از این محدوده خارج و فراگیری گسترده‌ای یافته، به آن نحو که خود را در سازمان‌های حقوقی و اجتماعی، نهادینه کرده است، درست پیدانسان که در زمینه‌های موضوعه اجتماعی و سیاسی، خود را در قالب احزاب سیاسی و یا راه‌کارهای حکومتی نوین، نمایان و نهادینه ساخته است.

* شرایط و قوانین «اقتصادی» ناشی از این فرهنگ فراگیر تا بدان درجه عمق و پهنا یافت که حتی بر قوانین موضوعه اقتصادی ناشی از ایدئولوژی‌های غیرهم‌عرض یا لیبرالیسم و حتی بر قواعد کلاسیک سرمایه‌داری نیز غالب آمد و به عبارتی فرهنگ رفتارهای اقتصادی شکل گرفته در تولید و تجارت و توزیع و مصرف، ملهم از این فرهنگ فراگیر، هر نوع نگرش محدود به مرزهای ملی را تحت تأثیر قرار داد.

به عنوان آخرین ره آورد ناشی از این فرهنگ فراگیر در حوزه اقتصاد، می‌توان از «یورو» واحد پول اروپایی، که اینک باید اروپایی - آمریکایی دانستش، نام برد که در ادامه کارت‌های اعتباری و تراول چک‌ها و اسناد تضمینی بین‌المللی و اسناد دیداری، پدید آمده است.

* در زمینه تعلیم و تربیت و آموزش و پرورش، فرهنگ فراگیر بر هر نوع رفتار آموزشی بومی و محلی تسلط یافت. سیستم‌های آموزشی، همه ناشی از این فرهنگ فراگیر، در حال اجرا است و به عبارتی به رفتارهای آموزشی بومی خاتمه داده و فرهنگ رفتاری خود را جانشین کرده است.

* ناشی از همین فرهنگ فراگیر و در زمینه ادبیات مکتوب، بسیاری از نویسندگان در سراسر جهان به الگوها و ارزش‌های نوینی دست یافتند. نگرش کارکردگرایانه فرهنگ فراگیر معاصر حلقه ارتباطی بین انواع نحله‌های فکری در پردازش رومان و داستان کوتاه و نمایشنامه و شعر ایجاد کرد.

در این بخش از فرهنگ فراگیر، رومان سیاسی از نویسندگان ایتالیایی و آمریکایی لاتین قرض شد، ادبیات «هند» و «ایران» به پرورش ادبیات

لازمه هم‌سخنی، برخوردار شود.

در این شرایط است که قادر خواهد بود، مجموعه آثار فکری و ذوقی خود را عرضه داشته و سهم و نقش عمده خود را در غنی‌سازی و پرورش فرهنگ جهان معاصر، ادا کند و به عبارتی، «فرهنگ ملی» خود را با استفاده از کردیدورهای ایزاری فرهنگ فراگیر معاصر، با دیگر فرهنگ‌های ملی، به هم‌سخنی بکشاند.

هیچ جمعیتی و هیچ جامعه‌ای، تهی از معیارها و قواعد و قواعد فرهنگی نیست. در هر جامعه‌ای، هر رفتاری ناشی از فرهنگی است و کلمه جامعه، بیانگر برخورداری از نمادها و آرایه‌های ذهنی و عینی فرهنگی است و «شکوفایی شخصیت بسته به این است که آدمی خود را به خود و به دیگران بشناساند»^(۹) و در این رابطه «زندگی را، جستجویی برای تحقق ماهیت حقیقی فرد به شمار آورد»^(۱۰) و در آن، با کمک و مساعدت به انجام یک همگنشی فرهنگی با دیگر فرهنگ‌ها، به لحاظ ایجاد تمدن و تمدن‌سازی، سعی نماید تا عناصر مثبت و قوی دیگر فرهنگ‌ها را ببیند و بشناسد و زمینه‌های جذب را در فرهنگ ملی خود فراهم نماید و متناسب با ابزار و شیوه‌های به روز و به هنگام، نسبت به معرفی فرهنگ ملی خود بکوشد.

باید دانسته شود که تمدن و فرهنگ فراگیر معاصر، نه مخاطب هم‌سخنی فرهنگ‌ها و نه گوینده در هم‌سخنی فرهنگ‌هاست، بلکه این تمدن و فرهنگ، بستر معنایی و واژه‌ای و دست‌ور زبان و ابزار زایش و کار بخشی و ظرفیت‌زایی برای هم‌سخنی‌هاست.

آثار تجزیه آن در زمینه‌های اندیشه کارکردگرایانه و ابزار راهبردی آن در انقلاب ارتباطات و تکنولوژی اطلاع‌رسانی به اضافه سیما و ظرفیت خزانة فکری آن در مقولات آزادی و دموکراسی و شخصیت و حقوق انسانی و فردی و استواری نظامات اجتماعی بر بنیان و محور قانون، همه راه کارهای عینی هم‌سخنی دیگر فرهنگ‌ها با همدیگر است.

زبان تصویر و زبان موسیقی و زبان مکتوب فکری - فلسفی فرهنگ فراگیر معاصر، غالب بر محدوده‌های زبانی فرهنگ‌های ملی و بومی است و فرهنگ‌های ملی، امکانات زایش و نوآوری و

حضور خود را، با توجه به ظرفیت زبان فرهنگی فراگیر معاصر می‌توانند به هم‌امیاش و نمایش و هم‌سخنی بکشانند.

نقش ما و فرهنگ فراگیر

سرزمین فرهنگی ما، نقش بسزا و سهمی مفید در شکل‌گیری فرهنگ معاصر داشته و خواهد داشت.

در این رابطه، شایسته است تا به این نکته، مجدداً، رویکرد داشته باشیم که، فرهنگ، تراکم تجارب و مجموعه آثار مادی و فرامادی ابناء بشر است و فرهنگ‌های ملی و یا فرهنگ فراگیر معاصر، از این تعریف جدا نیستند. لذا، در این تراکم تجربی و مجموعه آثار مادی و فرامادی، سرزمین و نقش تاریخ عظیم ما، همیشه زنده و پایا و بودنی است.

«وجود آرایه‌ها و نمادهای بزرگی در تسامح و اندیشه آزاد در فرهنگ ایرانی، خاصه به دوران امپراطوری هخامنشی، انگیزه قابل توجهی در عبرت‌گیری امپراطوری‌های هم‌عصر و یا بعد از آن را فراهم ساخت که متکی به آن شیوه و روش تسامح‌گروشی، می‌توان از انحلال و تجزیه به دور بود و قرابت اقوام و افراد را به هم فراهم ساخت»^(۱۱) و این پیام عظیمی به دوران خود بود که دیگرانی را به اهمیت درک آزادی و تسامح‌آشنایی داد و اتحادیه‌اقوام یونانی بر این مبنای صورت عینی و قامت وجود گرفت.

این رویه پسندیده ایرانی به هر دورانی که فرصت عرضه می‌داشته، آثار مثبت خود را بروز داده است و زین‌روست که: «اگر ایرانی، در طول تاریخ دراز خویش، بارها فرصت یافته است که چیزهای سودمند به دنیا هدیه کند، غالباً در مواقعی بوده است که «تسامح» و «عدالت» در محیط حیاتش غلبه کافی می‌داشته است»^(۱۲) و همان رانیز به جهان عرضه و جوهر آن را بسط داده است.

فرهنگ ایرانی در پردازش مفاهیم بنیانی اسطوره‌ای و مضامین ذوقی و فکری و معرفتی و کلامی، اثرگذاری‌های خاص و عام بسیاری می‌داشته است. بر این راستا منابع و مراجع بسیاری قابل اشارت است که مجال آن در این مقال

نمی‌رود. لیکن شایسته می‌داند تا در این رابطه از هنرمندان و مفاخیر و مشاهیری که در تبیین و معرفی نقش و اثرات افکار و رفتار ایرانیان بر دیگر اقوام و ملل، زحمت و تلاشی داشته‌اند، یاد کرد.

کوشش‌های زنده یاد آقای دکتر عبدالحسین زرین‌کوب در مقالات مختلف، همچنین، پژوهش استاد ارجمند جناب آقای عبدالرفیع حقیقت، به نام «نقش ایرانیان در تاریخ و تمدن جهان» که خود تاریخی از برشماری اثرات گهربار فرهنگ ملی بر جهان ادب و هنر و معرفت و دانش است، مین جمله این مصادیق روشند.

سرزمین فرهنگی ما ظرفیت و جوهره‌های بسیاری را در خود سراغ دارد که با بسط شناخت منطقی و خردورزانه و علمی خود از فرهنگ فراگیر معاصر و امکانات و راهبردهای کارورزانه آن، می‌تواند به ارائه بسیاری از مضامین ذوقی و فکری در هم‌سخنی فرهنگ‌ها برآید.

به عهد حاضر، حضور فرهنگ‌های ملی در عرصه جهانی و برخوردار شدنشان از نقش مثبت در فرهنگ فراگیر معاصر، بسته به نوع قرائتی است که از این فرهنگ، می‌تواند داشته باشند. همین قرائت است که اسباب قرابت و یا غرابت را با مفاهیم بنیانی، در توسعه و پیشرفت و رفاه و پدیداری دموکراسی و روشننگری و اندیشه‌ورزی و علم‌اندیشی، فراهم می‌دارد.

فرهنگ‌های ملی، در نگاه منطقی به فرهنگ فراگیر معاصر، به ظرائف و ظرفیت‌های آن آشنا می‌شوند و از همه مهم‌تر زبان این فرهنگ را در دیالوگ و گفتگو و هم‌سخنی و در کارورزی و عمل، درمی‌یابند.

عرضه فرهنگ‌های ملی به ظرف و سبد فرهنگی دیگر فرهنگ‌ها، جز از طریق آشنایی و تسلط و جذب و هضم بنیان‌های کارکردگرایانه فرهنگ فراگیر معاصر ممکن و میسر نیست و فرهنگ‌های ملی در این رابطه نیاز به آن دارند تا ضمن شناخت‌یابی و آگاهی بر جوهره فرهنگ فراگیر معاصر، با استفاده از ابزار و شیوه‌های کاربردی و کارکردگرایانه آن به هم‌سخنی برآمده و فرهنگ خود را مشتمل بر آداب و رسوم و سنن و باورها و رفتارها، همچنین، شعر و موسیقی و ادبیات و هنر، به هم‌سخنی با دیگر فرهنگ‌ها بکشانند.

تندر

TANDOD

ادبیات مکتوب و دیداری خود را با بهره‌مندی از زبان فرهنگی فرهنگ فراگیر معاصر به جهان عرضه دارند و با بهره‌مندی از ابزارهای انتقال‌دهنده صوت و تصویر، به زبان هنر، سخن و معنای کلامی خود را بگویانند.

در هم‌سخنی فرهنگ‌هاست که فرهنگ‌ها و باشندگان مکانی آنها، در می‌یابند که تا به چه حد و اندازه‌ای در آرمان‌های انسانی و عاطفی و احساسی و در نیازهای طبیعی و خواسته‌های مطلوب از زندگی که رضایت از زندگی را در پی دارند و در انگیزه‌ها و سلاقی و در عشق‌ها و محبت‌ها و کمال‌جویی‌ها، دارای قرابت و صورت‌های سمبلیک و نمادین (نظریهٔ ارنست کاسیرر) مشابه به همدان و تا به چه حد و اندازه‌ای تابعی از شرایط محیطی (طبیعت و جامعه و زیستگاه) در بیان تمایلات و وجود خودند و در آن شرایط به سر می‌برند.

در هم‌سخنی فرهنگ‌هاست که همه در می‌یابند، به آدمی باید به عنوان یک کُل و نه یک جزء نگریست (نظریه آرنولد توین بی؛ تاریخ‌دان و تاریخ‌نگار) و:

«در آینده، بیشترین دلبستگی‌مان باید به تمام نوع انسان انتقال یابد. یعنی بخش‌های مختلف نوع انسان باید بیاموزند که همدیگر را بشناسند و افزون بر آن، بیاموزند که هم، یکدیگر و هم، داده‌های جزئی هر بخش به میراث کلی و مشترک فرهنگ انسانی را قدر بدانند و دوست بدانند. این به نوبهٔ خود بدان معنی است که باید با تاریخ همدیگر آشنا شویم. آن‌گاه که یگانگی آدمی به دست آید، چون به گذشته باز ننگریم معنی و ارزش تاریخ‌های محلی‌امان به منزله پیش‌درآمدهایی بر تاریخ جهانی بشر، چونان یک کل جلوه‌گر خواهند شد.» (۱۳)

پی‌نوشت‌ها و منابع:

- ۱- اتوننی گیدنز. جامعه‌شناسی - ترجمه منوچهر صبوری - نشر نی - چاپ اول - ص ۳۵.
- ۲- در مقال قبل به این تأکید رفت.
- ۳- برایان مگی - فلاسفه بزرگ - ترجمه عزت‌الله فولادوند - چاپ ۷۷ - ص ۴۰ - نشر خوارزمی.
- ۴- اشاره به معنی. یان کرایپ، نظریه اجتماعی مدرن از پارسونز تا هابرماس - ترجمه عباس فخر - انتشارات آگه - ص ۱۷۳.
- ۵- جان نیزبیت - باتریشیا ابردین. دنیای ۲۰۰۰، ترجمه ناصر موفقیان - نشر نی.
- ۶- اشاره به معنی. آرنولد هاووز - تاریخ اجتماعی هنر - ترجمه ابراهیم یونسی - جلد اول - ص ۱۴۹.
- ۷- داریوش آشوری - ما و مدرنیست. از مقاله سنت و پیشرفت.
- ۸- جارلز تیلور - هگل و جامعه مدرن - ترجمه منوچهر حقیقی راد - ص ۲۶۴ - نشر مرکز.
- ۹- یاکوب بورگ هارت. فرهنگ رنسانس در ایتالیا. ترجمه محمدحسن لطفی - ص ۲۸۹ - نشر طرح نو.
- ۱۰- پیتر کیویستو. اندیشه‌های بنیادی در جامعه‌شناسی - ترجمه منوچهر صبوری - ص ۱۵۸.
- ۱۱- اشاره به معنی از مقاله تسامح کوروشی و مسأله وحدت امپراطوری در ایران باستان. دکتر عبدالحسین زرین‌کوب. نه شرقی، نه غربی، انسانی - انتشارات امیرکبیر.
- ۱۲- دکتر عبدالحسین زرین‌کوب. نه شرقی، نه غربی، انسانی - ص ۴۴.
- ۱۳- آرنولد توین بی. از مقدمه بر کتاب تاریخ جهان، لاروس. کتاب یکم - انتشارات سروش - چاپ ۷۸.

کوشش ما همیشه در ارائه مجموعه‌ای کم نظیر بوده است و اکنون کاملترین دستاوردهای خود را برای انتخاب بهتر شما، در فضایی گسترده‌تر ارائه کرده‌ایم. به امید دیدار شما

فروشگاه مرکزی: خیابان ملاصدرا

خیابان شیراز جنوبی، شماره ۷۵

تلفن: ۸۰۳۳۰۶۴

فروشگاه میرداماد: خیابان میرداماد

بین میدان محسنی و شریعتی

شماره ۲۹ تلفن: ۲۲۲۳۵۹۸